



بررسی آخرین تحولات سیاسی-امنیتی خاورمیانه در گفت و گو با عباس خامه یار

سایکسی-پیکو۲، نقشه راه تجزیه منطقه

گفت و گو

وحید کیانی-گروه بین الملل/ حملات اسرائیل به سوریه و توطئه آمریکایی برای خلع سلاح مقاومت لبنان همگی بخشی از نقشه بزرگتری برای تجزیه و بازتعریف مرزهای خاورمیانه و جهان اسلام است. دکتر عباس خامه یار، نویسنده و کارشناس مسائل منطقه‌ای در گفت‌وگویی با «ایران»، به ریشه‌های این طرح و بازیگران نقشه آمریکایی-صهیونیستی پرداخته و از آن به «سایکسی-پیکو ۲» تعبیری می‌کند.

او معتقد است که نباید اتفاقات منطقه‌ای را به صورت جزئی و موردی نگاه کرد و می‌توان با دید کلی به پازل بزرگ‌تر دشمن پی برد. وی با اشاره به ضربات متعدد و بی‌وقفه اسرائیل به توان نظامی کشورهای همسایه سرزمین‌های اشغالی، خاطرنشان می‌کند که هدف تل‌آویو ابتدا تضعیف ارتش‌های آن‌ها، ایجاد جنگ داخلی و سپس تجزیه رسمی یا غیررسمی سرزمین‌های این کشورها بر اساس خطوط طایفه‌ای و مذهبی است.

از آغاز حکومت جولانی، تحولات بزرگی در سوریه رخ داده است که می‌توان به درگیری‌های اخیرنیروهای همسوی جولانی و شبه‌نظامیان دروزی اشاره کرد. اهمیت این درگیری‌ها چیست و چگونه این تحولات بر نظم ژئوپلیتیکی خاورمیانه تأثیر می‌گذارد؟

بسم‌الله الرحمن الرحیم. من همواره به وضعیت منطقه نگاهی کلان داشته‌ام. ما نباید حوادثی را که در کشورهای مختلف مانند سوریه، لبنان، یمن، عراق، ایران و فلسطین، مصر و لیبی رخ می‌دهد به صورت نقطه‌ای یا قطعه‌ای ببینیم، بلکه باید آنها را به عنوان اجزای یک پازل واحد در نظر بگیریم. اگر این رویدادها را به صورت پازلی ببینیم، بهتر می‌توانیم تحلیل کنیم و به عمق وقایع پی ببریم. این نکته کلیدی و راهبردی است. به عبارت دیگر، باید تصویری هوایی از وضعیت منطقه داشته باشیم تا در هم آمیختگی‌ها، پیوستگی‌ها و تداخل‌ها را بهتر و روشن‌تر درک کنیم. بنابراین در بحث سوریه و لبنان و سوالاتی که احتمالاً در این راستا مطرح می‌شود، اگر این قطعات را به عنوان مجموعه‌ای از یک پازل ببینیم، بهتر می‌توانیم آنها را تبیین کنیم.

من معتقد همچنان پروژه کلانی برای منطقه وجود دارد. این پروژه کلان، محصول توافق سایکسی-پیکو در سال ۱۹۱۶ است. پس از صدمین سالگرد آن، آمریکایی‌ها شروع به ایجاد ترتیبات جدیدی کردند که من آن را «سایکسی-پیکو ۲» نامیده‌ام؛ یعنی بازتجزیه منطقه و جهان اسلام. هدف جدید آمریکایی‌ها این است از آنجایی که در سایکسی-پیکو اول ضعیف بودند، نفی نبردند و سه‌والی نداشتند، اکنون به دنبال تعریف مجدد این سهم برای خود هستند. اگر به سخنان هنری کیسینجر در هنگام جنگ تحمیلی اول نگاه کنید، دقیقاً به این مساله اشاره می‌کند که باید جنگی ایجاد کنیم تا از آن، جمع جدیدی به وجود آید و بتوانیم از آن استفاده کنیم. چهل سال پیش، نظریه‌پردازان آمریکایی، مانند برژینسکی و دیگران در جاهای مختلف برای من مساله تأکید داشته‌اند: «تجزیه جهان اسلام» سرچشمه این تجزیه نیز در سال ۱۹۴۸ تثبیت شد، زمانی که رژیم صهیونیستی به عنوان پدیده استعماری در قلب فلسطین به وجود آمد. پس از بررسی‌های کلان در رابطه با پایداری در آفریقا و منطقه غرب، نهایتاً این منطقه انتخاب شد.

شعار اولیه اسرائیلی‌ها در سال ۱۹۴۸، «از نیل تا فرات» بود؛ یعنی از همان ابتدا چهارچوب پروژه استعماری و

توسعه‌طلبی را مطرح کردند. این شعار به معنای تصرف جغرافیایی بود که از آن روز گسترش یافت و ابعاد اقتصادی، امنیتی و نظامی پیدا کرد. در سال ۱۹۶۷ با جنگ شش روزه، گام بلندی برداشته شد و ارتش‌های عربی آن روز، یعنی مصر، اردن و سوریه، شکست خوردند. سرزمین‌های جولان، سینا، کرانه غربی، قدس شرقی و همه اینها از اردن، مصر و سوریه جدا شدند و به سرزمین‌های اشغالی ۱۹۴۸ پیوستند. در واقع، گام بلندی برای تحقق «از نیل تا فرات» برداشته شد. آموزه‌های دیوید بن گوریون، بنیانگذار اسرائیل این بود که جنگ را باید در کوتاه‌ترین زمان ممکن ایجاد کرد و همیشه جنگ را در سرزمین دیکران آغاز کرد. یکی از مبانی اساسی نظریه آنها در جنگ سال ۲۰۰۰ آزادسازی بخش جنوبی لبنان فروپاشید و اوج این فروپاشی در جنگ ۲۳ روزه حزب‌الله و مقاومت بود که هم به لحاظ مدت و هم به لحاظ سرزمینی، درس فراوش نشدنی به رژیم صهیونیستی داد. در پی آن، تعدیلی در برنامه آمریکا و اسرائیل پدید آمد و از «نیل تا فرات» به «خاورمیانه بزرگ جدید» تغییر یافت. کاندولیزا رایس در سال ۲۰۰۶ و در اوج جنگ ادعا کرد که ما در آستانه خاورمیانه جدیدی هستیم و این درد، درد زایمان خاورمیانه جدید است.

یعنی می‌فرمایید سقوط اسد و ادعای اسرائیل در حمایت از دروزی‌ها که می‌گفتند آنها بخشی از جامعه ما هستند و حمله رژیم صهیونیستی به سوریه جولانی تمام‌دار را راستای نقشه تقریباً ۸۰ ساله آمریکا در تقسیم خاورمیانه به نفع خود است؟

بلاشک: من همیشه این را عرض کرده‌ام؛ ۱۵ سال پیش گفتم که غرب و آمریکا خصوصاً به دنبال تعدیل رفتار ایران نیستند و حتی به دنبال سرنگونی و تجزیه ایران هم نیستند، بلکه به دنبال نابودی کامل آن هستند. از ۵۰ سال پیش و حتی قبل از انقلاب و بعدش، مسیرشان در همین راستا بود. اگر این پروژه را در این چهارچوب ببینیم و تحلیل کنیم، متوجه می‌شویم که سوریه قطعه‌ای از این پازل است. سوریه به خاطر اهمیت استراتژیک، موقعیت راهبردی، پیشینه تاریخی و پل ارتباطی بین میدان و کشورهای حامی مقاومت، برای این پروژه حیاتی بوده و سقوط دمشق بسیار تأثیرگذار، حائزاهمیت و سرنوشت‌ساز است. فرمانده نیروهای جنگ ۱۹۷۳ (جنگ رمضان، جنگ اعراب و اسرائیل) همیشه از سوری‌ها می‌پرسید که بلندی‌های جولان (جبل الشیخ) در چه حالی است. آنها می‌گفتند مشکلی نیست و امن است و او نفس راحتی می‌کشید. امروزه که نتانیاهو می‌خواهد

دستاوردهایش را برای منتقدان داخلی اش بازگو کند، اولین حرفش این است که اسرائیل جبل‌الشیخ را در اختیار دارد.

کسی که برای بلندی‌ها مسلط باشد، می‌تواند دمشق و بغداد را تهدید کند. با توجه به جایگاه سوریه در این پروژه کلان، سرمایه‌گذاری عظیمی که طی چند دهه برای سقوط اسد به کار گرفته شد، هدف عمده‌اش همین است: از این سکو برای حمله، محاصره مقاومت و حمله به دیگر کشورهای سریل استفاده شود.

جولانی و کسانی که اکنون حاکمان فعلی سوریه هستند، تاریخ‌مصرف دارند. آنها عناصری بودند که می‌شد با استفاده از آنها معارضین اسد را حول یکدیگر جمع کرد و به نظر می‌رسد با تحولاتی که اکنون جریان دارد، تاریخ‌مصرفشان رو به پایان است و جایگزین دیگری به صحنه خواهد آمد که مسیر تجزیه و فراتر از فروپاشی را نسبت به اینها هموارتر خواهد کرد.

آیا اسرائیل می‌خواهد سوریه را تجزیه کند یا سوریه‌ای واحد اما ضعیف و تحت کنترل خود داشته باشد؟

مجموعه اقداماتی در منظومه راهبردی اسرائیلی‌ها وجود دارد که قدم به قدم در دنیال آن هستند. یکی اینکه در مرحله اول، بنیه نظامی سوریه باید کاملاً از بین برود. دو روز بعد از به اصطلاح انقلاب جولانی، بلافاصله سوریه شخم زده شد؛ همه مراکز استراتژیک، مطالعاتی، انبارها، آشیانه‌ها، تجهیزات نظامی، هواپیماها و تجهیزات نظامی و مانع آن گشت. از آن روز تا الان، هر نقطه‌ای که کشف شود، رژیم صهیونیستی نابودی می‌کند. به نظر من تا دو نسل آینده، بنیه دفاعی سوریه قابل ترمیم

نیست؛ دقیقاً مانند همین کاری که می‌خواستند در ایران انجام دهند. نکته دوم، سیاست اسرائیل عملاً جدا کردن استان‌های پیرامون سرزمین‌های اشغالی از حکومت مرکزی است؛ سویدا، درعا و قنیه‌ر. در این مناطق هم اهل سنت، هم دروزی‌ها و هم سلفی‌های تکفیری حضور دارند. حرکت اعتراضی آمیز برای سقوط اسد به کار گرفته شد، هدف عمده‌اش همین است: از این سکو برای تحریک مسائل طایفه‌ای و مذهبی آغاز شد. لذا از دید اسرائیل، این سه استان عملاً باید از حکومت مرکزی به لحاظ مدیریت، امنیتی و سیاسی جدا شوند و این مساله هم‌اکنون اتفاق افتاده است. در حال حاضر به خلع سلاح کامل دروزی‌ها و جدایی و سرزمین‌های انتظامی هم نمی‌توانند وارد این مناطق شوند، مگر تحت چهارچوب توافقی مستقیم با نیروهای هم‌پیمان اسرائیل و با موافقت آمریکایی‌ها.

قدم سوم، عملاً عناصر تشکیل دهنده جامعه سوریه باید نسبت به هم حالت آماده‌باش داشته باشند و جدایی و تجزیه نیز رخ دهد. به خاطر همین، علوی‌ها محاصره و قتل عام می‌شوند. دروزی‌ها به خاطر نزدیکی‌شان با مرز سرزمین‌های اشغالی، هم‌پیمانان اسرائیلی‌ها تلقی شده و از حکومت مرکزی جدا می‌شوند. همچنین یک درگیری داخلی بین عشایر اهل سنت ساکن در درعا و دروزی‌های سویدا رخ می‌دهد. این درگیری ممکن است به نقاط مختلف، حتی به سمت لبنان نیز گسترش یابد.

پس مراحل مختلف این طرح عبارتند از: نابودی دفاعی، خلع سلاح استان‌های هم‌جوار و هم‌مرز، سپس تجزیه قومی و طایفه‌ای و نیز ایجاد نوعی درگیری‌های



امروزه که نتانیاهو می‌خواهد دستاوردهایش را برای منتقدان داخلی اش بازگو کند، اولین حرفش این است که اسرائیل جبل‌الشیخ را در اختیار دارد.

کسی که بر این بلندی‌ها مسلط باشد، می‌تواند دمشق و بغداد را تهدید کند. با توجه به جایگاه سوریه در این پروژه کلان، سرمایه‌گذاری عظیمی که طی چند دهه برای کشورهای سریل استفاده شود



در جلسه دو هفته گذشته کابینه لبنان، سناویزی می‌مذیانه طراحی شد تا حزب‌الله سلاح خود را تحویل دهد. نماینده آمریکا برهگای سری به دولت لبنان ارائه کرده که مفاد آن فاش نشده، اما بحث بازترسیم اسرائیل و مرزهای آن اساس توافق ۱۹۲۳ و مرزهای سوریه و لبنان مطرح است.

این برهگه به معنای تسلیم لبنان است

درونی که منجر به فروپاشی کل کشور می‌شود. این کار را انجام می‌دهند و عجله‌ای هم در کار نیست. اگر این اتفاق بیفتد، مهاجرت گسترده رخ خواهد داد؛ مهاجرت فلسطینی‌ها، علوی‌ها و دروزی‌ها؛ یعنی یک دگرگونی ساختار جمعیتی در کشور به وجود می‌آید. سپس تغییراتی در ترکیب جمعیتی اردن ایجاد می‌شود و بافت جمعیتی فلسطینی-اردنی به هم می‌ریزد و حتی مهاجرت گسترده از غزه به صحرای سینای مصر اتفاق خواهد افتاد. آمریکایی‌ها طرح‌هایی برای کوچ دادن اجباری مردم غزه مطرح کرده‌اند. مجموعاً ما با یک وضعیت ناهنجار و غیرمطمئن روبه‌رو خواهیم شد که منجر به فروپاشی این کشورها می‌شود.

دو سؤال کلیدی در اینجا مطرح می‌شود. اول اینکه چرا اسرائیل و آمریکا در ظاهر به دنبال عادی‌سازی روابط با سوریه هستند، در حالی که همزمان حملات نظامی انجام می‌دهند؛ ما دلایل کلی را بررس کرده‌ایم، اما سؤال این بوده که چرا اکنون بر عادی‌سازی اصرار دارند، در حالی که می‌توانستند مستقیماً اعلام کنند جولانی تروزیست است و به همین دلیل حمله کنند. همچنین علت این تلاش‌های گسترده برای عادی‌سازی چیست؟

نکته اول اینکه اسرائیل به دنبال تحمیل عادی‌سازی روابط به جولانی و حکومت مرکزی سوریه بر اساس شرایط و اصول خود است. این نوع عادی‌سازی متفاوت از روابط با کشورهایمان مانند عربستان، سعودی یا امارات متحده عربی است. این فرآیند بر پایه قواعد اسرائیل، اصول و طرح‌های راهبردی‌اش پیش می‌رود و با استفاده از روز قدرت نظامی و فشار تحمیل می‌شود. در این عادی‌سازی، هر اقدامی در زمینه‌های امنیتی، سیاسی و تسلیحاتی باید با موافقت اسرائیل انجام گیرد. نکته دوم، هر گونه قدرت نظامی یا امنیتی که ممکن است روزی برای اسرائیل تهدیدی ایجاد کند، باید رسماً و در چهارچوب توافقنامه‌ها کاملاً حذف شود. نکته سوم، استان‌هایی که به آنها اشاره شد، باید کاملاً مستقل شوند و هیچ ارتباطی با حکومت مرکزی نداشته باشند؛ این استان‌ها به عنوان هم‌پیمانان اسرائیل در نظر گرفته شوند. نکته چهارم، مساله کرها و منابع نفتی است؛ این ثروت نباید در اختیار حکومت مرکزی قرار گیرد، بلکه باید در چهارچوبی منافع آمریکا و اسرائیل را تأمین کند. جریان نفت باید همچنان به سمت آنها هدایت شود؛ همان‌طور که در ۱۵ سال گذشته این چنین بوده است. این عادی‌سازی، برخلاف روابط با دیگر کشورها که به‌رغم فشارهای استعماری‌گونه برقرار می‌شود، همراه با بمباران، حملات هوایی، تهدید، اشغال جبل‌الشیخ و نزدیک شدن به بزرگراه دمشق-بیروت است. همه این اقدامات در چهارچوب تأمین منافع غرب قرار دارد و پروژه بزرگ استعماری را پیش می‌برد که در واقع گامی به سوی بازتجزیه سوریه است.

چرا کشورهای عربی و ترکیه که ظاهراً رفقای منطقه‌ای اسرائیل هستند، از به قدرت رسیدن جولانی حمایت کردند با وجود اینکه می‌دانستند او حریف اسرائیل نمی‌شود و نهایتاً مجبور به عادی‌سازی روابط خواهد شد؟

من در آن زمان پیش‌بینی کردم که ترکیه در بلندمدت در سوریه ضرر خواهد کرد و زیان بزرگی خواهد برد. گاهی کشورها در لحظات پیروزی مقطعی و نقطه‌ای، سرمست می‌شوند. احتمالاً ترکیه در روزهای اول چنین حالتی داشته و برخی کشورهای عربی خلیج فارس نیز همین‌طور بودند. آنها با تزریق منابع و رسانه‌های خود، تصویری از یک سوریه جدید به عنوان مدینه فاضله ساختند، اما حالا جولانی در برابر پیش کشورهای عربی دست به دست می‌شود. ترکیه نیز از دوران عثمانی تاکنون، رقابت‌های

گفت و گو

تاریخی با اعراب دارد. اکنون بسیاری از ضرباتی که اسرائیلی‌ها به خود دمشق وارد می‌کنند، در واقع ضربه‌ای به نقش آینده ترکیه در سوریه است؛ اسرائیل نسبت به ایجاد پایگاه‌های نظامی ترکیه در سوریه حساس است و اجازه نمی‌دهد چنین اتفاقی بیفتد. آنها زیرساخت‌های این پایگاه‌ها را هدف قرار می‌دهند و ضربات اقتصادی وارد می‌کنند. سوریه بویژه دمشق، صحنه رقابت آنکارا و تل‌آویو خواهد بود. شرایط داخلی ترکیه، حضور آوارگان سوری در این کشور، وضعیت اقتصادی ترکیه و تحولات کلان اقتصادی آن از دو دهه پیش تاکنون، آنکارا را اسیر این بازی کرده است. اگر مواجیه‌ای رخ دهد، اینها عوامل کنترل‌کننده‌های هستند که حرکت ترک‌ها در سوریه را کند می‌کنند. به همین دلیل باید منتظر بود و دید چه اتفاقی خواهد افتاد و اسرائیلی‌ها تا چه زمانی حضور ترک‌ها در سوریه را تحمل خواهند کرد؛ اما بعید می‌دانم اسرائیل از خود خویشتن‌داری نشان دهد و با حمایت آمریکا از این وضعیت سوءاستفاده خواهد کرد.

اکنون در مساله سوریه، به نظر شما ایران باید چه کند؟

ما بر اساس تجربه تاریخی‌مان در افغانستان و عراق که تعاملات و همکاری‌هایی داشته‌ایم و رقابت‌هایی وجود داشته، باید به دو نکته تأکید کنیم. اولاً، تمامی کشورهایی که بازیگرانی در سوریه هستند و نقش ایجابی یا سلبی ایفا می‌کنند، متفق‌القول‌اند که ایران باید وضعیت سابق خود را داشته باشد. همه آنها به حکومت جولانی فشار می‌آورند که به هیچ وجه با ایران رابطه نداشته باشد. نه تنها قدرت‌های بزرگ، بلکه بازیگران عرب، منطقه‌ای و بین‌المللی و این شرط اساسی است.

نکته دوم، بر اساس تجربه تاریخی برخورد‌هایی که داریم و ندگاهی که به گذشته این مردم داریم، به نظر من تصمیم‌گیری قاطع و نهایی در این شرایط نه ممکن است و نه به صلاح. لذا شاید بهترین روش انتظار باشد. ما باید منتظر بهانه‌ی تا ببینیم در میدان چه اتفاقی می‌افتد. یک انتظار هوشمندانه و فعال که هم با این قدرت‌ها و هم با هم‌پیمانان سابق خودمان در سوریه، هوشیارانه رفتار کنیم تا لحظه تاریخی که پیش می‌آید، بتوانیم تصمیم بگیریم.

اکنون از بحث سوریه به کشور همسایه، لبنان می‌رویم. همزمان با روی کار آمدن دونالد ترامپ، نام پراک‌با به عنوان نماینده ویزه در امور سوریه معرفی شده، اما به نظر می‌رسد لبنان محل فعالیت اوست و مأموریت اصلی اش خلع سلاح حزب‌الله است. این موضوع تحت عنوان آتش‌بس بین لبنان و اسرائیل مطرح شده، اما هفته گذشته شاهد بودیم که تحت فشارهای او، دولت لبنان، شامل نخست‌وزیری و رئیس جمهوری مسیحی تا حدی تسلیم شدند. شما این تحولات را در قالب نقشه کلی که در ابتدای بحث مطرح کردید چگونه ارزیابی می‌کنید؟

این تحولات چه تأثیری بر سوریه دارد و تحولات سوریه چه تأثیری بر لبنان می‌گذارد، همچنین تمرکز اصلی آمریکا و اسرائیل بیشتر بر کدام یک از این دو کشور است؟ منطقه فلسطین، لبنان و سوریه، به لحاظ جغرافیایی، فرهنگی و سیاسی، منطقه‌ای واحد و تفکیک‌ناپذیر است. این مناطق درهم آمیخته‌اند و سرنوشتی مشترک دارند. هرگونه کشش در یک نقطه از این منطقه، بی‌تردید تأثیرات عمیقی بر دیگر مناطق خواهد گذاشت.

تنازع لبنان و اسرائیل از دیرباز وجود داشته و از دهه ۷۰ میلادی تا سال ۲۰۰۰، جنوب لبنان به عنوان کمربند امنیتی اسرائیل تحت اشغال دشمن صهیونیستی بود. ارتش مرکزی لبنان که تحت فرمان دولت بود و از آن حقوق می‌گرفت، فرماندهان بخش جنوبی

۱۵

ارتش ذیل فرماندهی رژیم صهیونیستی قرار داشت و روستاهای نوار اشغالی بازداشتگاه و شکنجه‌گاه مبارزان و مجاهدان بود. این وضعیت تا سال ۲۰۰۶ ادامه داشت تا اینکه پروزی‌های مقاومت، بویژه در ۲۳ روزه چنان تأثیری بر افکار عمومی جهان عرب و جهان اسلام گذاشت که اسرائیل را به فکر انتقام‌گیری از مقاومت و مردم لبنان انداخت. در آن زمان، ایهود اولمرت، نخست‌وزیر وقت اسرائیل گروه حقیقت‌یابی تشکیل داد که به این نتیجه رسید باید «عقد ضاحیه» را از بین برد. منظور از «عقد ضاحیه» نیروهای امنیتی، جمعیت شیعیان، فرهنگ، اقتصاد و رسانه‌های آنهاست که یکی از عناصر کلیدی دولت لبنان را شکل می‌دهند. این

عقد باید از بین می‌رفت. توطئه‌های متعدد طراحی شد تا بر ضاحیه تأثیر بگذارد. یکی از این اقدامات، ترور رفیق حریری بود که با هدف ایجاد جنگ داخلی بین شیعیان ضاحیه و سایر گروه‌ها انجام شد. اما شهید سید حسن نصرالله با مدیریت، درایت و ارتباطات خود این توطئه را خنثی کرد و مانع جنگ طایفه‌ای شد. پس از ترور حریری، گروه‌های حقیقت‌یاب بین‌المللی تشکیل شدند تا قاتل را شناسایی کنند. این گروه‌ها با نفوذ اطلاعاتی، اثر انگشت همه شهروندان را جمع‌آوری کردند، نقشه‌های ساختمانی را بررسی کردند، اطلاعات زیرزمینی و رفت‌وآمدها را ثبت کردند و پرنده‌های خصوصی شهروندان را تشکیل دادند تا در بزنگاهی تاریخی، از این اطلاعات برای ضربه‌زدن به مقاومت و انتقام از حزب‌الله استفاده کنند. ادعای ارتش حمله‌ها به رهبران حزب‌الله و عملیات انفجار پیچ‌های مقاومت با عملیات ۷ اکتبر حماس، آدرسی غلط و بهانه‌ای برای اسرائیل است. استنادگی حزب‌الله کنار حماس نیز بهانه‌ای بیش نیست. اسرائیل و آمریکا برای ایجاد جنگ نیازی به بهانه ندارند. به عنوان مثال، ارتدادی به سمت اتونوسری در منطقه شرقی بیروت در ۱۷ سال گذشته، منجر به جنگ داخلی شد که همه چیز را زیر و رو کرد. اسرائیل همیشه بهانه‌ای در جب دارد.

این وضعیت در شرایطی رقم خورد که اسرائیل احساس کرد زمان مناسب برای اقدام فرا رسیده است. با وجود ضرباتی که حزب‌الله دید، استراتژی و مقاومت خود را تغییر داد. شرایط داخلی نیز به گونه‌ای ایجاب می‌کرد تا رئیس جمهوری جدید انتخاب شود و دولت جدید شکل بگیرد. حزب‌الله و جامعه شیعه نیز در چهارچوبی سالم‌ت‌آمیز و با درک شرایط جدید، توافقی را با دولت لبنان، سازمان ملل و کشورهای ضامن (انگلیس، آمریکا و فرانسه) پذیرفتند تا نقشه راه جدیدی طراحی شود. اما در دو ماه آتش‌بس، اسرائیل بیش از ۱۵۰۰ بار آن را بدقتی کش کرد، صدها نفر را ترور کرد و به گونه‌ای عمل کرد که همه افکار عمومی جهان و جامعه لبنان نقض توافقی را از سوی اسرائیل مشاهده کردند. حزب‌الله تاکنون پاسخی نداده و اعلام کرده که به توافق امضا شده پایبند است و ارتش لبنان در جنوب، بر اساس توافقنامه، پاساگو خواهد بود.

اما در جلسه دو هفته گذشته کابینه لبنان، سناریویی مذبذانه طراحی شد تا حزب‌الله سلاح خود را تحویل دهد. نماینده آمریکا برهگای سری به دولت لبنان ارائه کرده که مفاد آن فاش نشده، اما بحث بازترسیم مرزهای اسرائیل و لبنان، بر اساس توافق ۱۹۲۳ و مرزهای سوریه و لبنان مطرح است. این برهگه به معنای تسلیم لبنان است. پس بحث اصلی، موضوع بازتعریف مرزها بوده نه صرف خلع سلاح مقاومت. سلاح حزب‌الله هیچ‌گاه برای استفاده در داخل لبنان به کار گرفته نشده، بلکه سلاحی دفاعی و مقدس برای مقابله با دشمن بوده است. سلاح حزب‌الله پیامدهای بعدی را به دنبال دارد و موضوع سلاح مقاومت بهانه بوده و بحث اصلی کوچ‌دادن شیعیان منطقه ضاحیه به صورت نرم و گام‌به‌گام است؛ حتی می‌خواهند آنها را در عراق اسکان دهند. فشارهای طاقت‌فرسایی بر جامعه شیعیان وارد می‌شود. ماه‌هاست که آوارگان شیعه لبنانی در چادرها و روی خرابه‌های خانه‌هایشان زندگی می‌کنند، بدون امکان کمک‌رسانی از سایر کشورها یا خبرین، حتی از ایران یا یسگنان در خارج. مجوز بازسازی خانه‌هایشان داده نمی‌شود. این نوعی گروگان‌گیری است؛ سلاح‌ها را تحویل دهید تا مجوز ساخت‌وساز صادر شود. دولت لبنان در این بازی دخیل و تسلیم شده است. خطر استغای حزب‌الله و جریان‌های همسو از دولت وجود دارد و اگر این اتفاق بیفتد، قدم بعدی قطع رابطه جامعه شیعه با حکومت خواهد بود. پس از آن، رویارویی حزب‌الله با رژیم صهیونیستی شدت می‌گیرد و اسرائیل احتمالاً علیه جامعه شیعه اقدام خواهد کرد و وضعیتی مانند غزه خواهد آفرید. ممکن است این اتفاق دیگر طوایف لبنانی را با تهدید، فشار و حتی بمباران تحریک کند تا جنگ داخلی شعله‌ور شود.



برای مطالعه ادامه این گفت و گو «پیکو۲» را اسکن کنید